

ادارات: جمع ادارار، مستمری، عطیه، انعام. (لغت‌نامه)

اذاعت: آشکار کردن، (غیبات‌الغائب)

اسا: اصلاح کردن، اسا بین القوم: اصلاح کردن میان قوم. (لغت‌نامه)

اسباط: پسران پسر و پسران دختر، جمع سبط: فرزندان فرزندان. (لغت‌نامه)

استیفا: در اصطلاح دیوانی عبارت از شغل و عمل مستوفی است و کار مستوفی

رسیدگی به امور مالی و تنظیم دفترهای مربوط به آن و دخل و خرج یک ولایت

یا همه مملکت بوده است. متصدی شغل و استیفا را مستوفی و دیوان مربوط

به آن دیوان استیفا نامیده می‌شده است. (اصطلاحات دیوان دوره نژدوی، ص ۵۶)

استیهال: شایسته و سزاوار. (لغت‌نامه)

اسعاد: نیکبخت کردن، یاری دادن، مساعدت. (فرهنگ معین)

اسعاف: برآوردن، برآوردن حاجت. (لغت‌نامه)

اسواق: جمع سوق، بازارها. (غیبات‌الغائب)

أشتمم: تندی و غلبه و زور و تعدی کردن بر کسی. (پوهان قاطع)

اتشداد: سخت کردن، سخت گرفتن. (آندراج)

اصقاع: نواحی و اطراف. (لغت‌نامه)

اصلاب: جمع صلب، آبا و اجداد. (لغت‌نامه)

اعتصام: خود را از گناه محفوظ داشتن، چنگ در زدن به چیزی. (آندراج)

اعتقال: بند کردن کسی. (آندراج)

اعتکاف: گوشه نشین شدن در مسجد و بازایستادن از چیزی. (آندراج)

اعنی: قصد می‌کنم و مراد می‌دارم. (غیبات‌الغائب)

اغصان: جمع غصن، شاخه‌ها، ستاک‌ها. (فرهنگ معین)

افتقار: نیازمند، احتیاج. (لغت‌نامه)

افتعال: بهتان و تهمت. (غیبات‌الغائب)

اقطاع: ملک یا زمینی که از جانب خلیفه یا سلطان به یکی از امرا به عنوان

بهره‌برداری یا تملیک مالکیت ارضی واگذار شود. (دایرة‌المعارف)

اکل: رزق. (فرهنگ نفیسی)

اللتیا و اللّتی: پس از جنان و جنین. (لغتنامه)

التماع: درخشیدن برق. (لغتنامه)

الکاکا: (مغولی) پرگنه و زمین و ملک و ناحیه. (لغتنامه)

النک: سبزه‌زار، مرتع. (فرهنگ معین)

الوس: (ترکی - مغولی) = اولوس، طایفه، قبیله، جماعت. (لغتنامه)

امطار: جمع مطر، باران. باران باریدن، عرق آوردن پیشانی کسی. (آندراج)

انام: خلق. (فرهنگ نفیسی)

انامل: سرانگستان، انگستان. (فرهنگ معین)

انتما: به کسی نسبت یافتن، افزون شدن و بالیدگی. (آندراج)

انجاح: روا کردن، روا شدن حاجت و فیروز شدن. (آندراج)

انخرات = انخراط: در میان جماعتی در رفتن، در میان چیزی درآمدن. (آندراج)

انصرام: بریدن و منقطع گردیدن. (فرهنگ نفیسی)

انکسار: شکسته شدن، ورشکستگی. (آندراج)

اوتاد: جمع وُتد، میخ‌ها. (منتهی‌الارب)

اوثان: جمع وثن، بت‌ها. (منتهی‌الارب)

اویماقات: جمع اویماق: قوم و قبیله. (نیمات‌اللغات)

ایالت: فرمانروایی، حکومت. (فرهنگ معین)

ایاوین: جمع ایوان، ایوان‌ها. (فرهنگ نفیسی)

ایغر: اسب. (آندراج)

ایلغار: هجوم بردن، یورش، شبیخون زدن. (لغتنامه)

باذل: بخشنده. (آندراج)

بالوعه: چاهی که در آن آب باران و آبهای فاسد ریخته شود، آبریز. (فرهنگ معین)

براعت: تمام شدن در فضل و درگذشتن از اصحاب در دانش و مانند آن. (منتهی‌الارب)

برایا: جمع بریت، خلائق. (آندراج)

برشکال: (هندی) فصل باران، باران تابستانی ممتد در هند و سند، موسم بارش،
(لغت نامه)

بزدقان: (ترکی) گرز، نوعی سلاح جنگی است که به آن شش پر هم می گویند. در
جنگ تن به تن از این نوع سلاح استفاده می شده است. در جنگ سواره نظام از
بزدقان سنگین و پیاده نظام از بزدقان سبک استفاده می کردند. (Tarih
Deyimleri)

بسالت: شجاع و دلیر گردیدن. (آندراج)

بواب: دربان. (فرهنگ معین)

بوزه: شرابی باشد که از آرد برنج و ارزن و جو سازند و در ماوراءالنهر و هندوستان
بسیار خورند. (برهان قاطع، آندراج)
بیغا: طوطی. (برهان قاطع)

تباشیر: جمع تبشیر، مزده. (منتهی الارب)

تتق: چادر، پرده بزرگ. (برهان)

تجوع: فرو خوردن خشم، جرعه جرعه خوردن آب، نوشیدن. (لغت نامه)

تحصیلدار: جمع کننده مالیات. (فرهنگ نفیسی)

تراخی: کاهلی، قصور، تأخیر کردن. (مبایات اللغات)

تسویف: تأخیر کردن و درنگ انداختن. (مبایات اللغات)

تشابک: با هم در آمیختن، به یکدیگر و چیز در یکدیگر در آوردن. (آندراج)

تفک: تفنگ و بندوق. (فرهنگ نفیسی)

تلهف: دریغ خوردن. (آندراج).

تماسک: چنگ در زدن. (فرهنگ نفیسی)

تمزیق: پراکنده کردن. (لغت نامه)

تمغا = طمغا: (مغولی) باج گرفتن از سوداگران و مردم... باجی است که بر درهای

بلاد و معاير بحار از تجار گيرند. (غیاث‌اللغات). به معنی مهري است که بر فرامین و احکام زنند، مهري که بعد از گرفتن باج بر اجناس تجار زنند. (لغت‌نامه)
تنسيق: آراستن و ترتیب دادن. (منتهی‌الارب)

تواچی: جارچی، و آن عبارت از شخصی بود که از جانب پادشاهان و فرماندهان به ایصال احکام و رسانیدن فرامین مأمور شوند. (لغت‌نامه)
توشمال: ناظر و خوانسالار و چاشنی‌گیر. (فوهنگ نفیسی)
توقیر: شکوه داشتن، شکوهمند. (لغت‌نامه)

توقیع: امضا کردن نامه و فرمان. (فوهنگ معین). در تداول دیوانی، اصطلاح توقیع به دست خط پادشاهان و ملوک گفته می‌شد و چون پادشاه چند سطری به خط خود در زیر و یا حاشیهٔ منشورها و فرمان‌ها و مکاتیب می‌نوشت به آنها منشور توقیعی، فتال توقیعی، نامه‌های توقیعی می‌گفتند. معمولاً مضمون و مفاد توقیع‌ها برخلاف منشورها عبارت از عتاب و خشونت و قهر بوده است. (مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی ص ۱۷۰)

تھاون: خوار داشتن، سبک شمردن. (منتهی‌الارب)
تیول: (ترکی) واگذار کردن دولت خالصه‌ای از خالصه‌ها یا مالیات قریه‌ای را به یکی از نوکران خود در ازای مواجب او در تمام عمر دادن. (لغت‌نامه). مدد معاش.
(غیاث‌اللغات)

تیه: گمراه گردیدن. (فوهنگ نفیسی)

جانقی: مشورت کردن، کنکاش کردن. (آندراج)
جراره: لشکر گران. (غیاث‌اللغات)
جرگه: نوعی از شکار و آن چنان است که لشکریان گرد صحرا حلقه زده تا صید به در نرود. (آندراج)

جشیب‌کش: آنکه اسب یدک کشد. (لغت‌نامه)

جیفه: مردار بوگرفته. (آندراج)

چول: بیابان. (لغت نامه)

حبال: جمع خبل، اسباب، رسن گر، رسن تاب. (لغت نامه)

حقه: ظرفی از چوب و جز آن که در وی مروارید و گوهر و معاجین و مانند آن کنند. (آندراج)

حلیله: زوجه، همسر. (فرهنگ معین)

حمیم: قریب، نزدیک. (فرهنگ معین)

خوافر: جمع حافر، سم های ستوران. (فرهنگ تیسلی)

خوانق: جمع خانقاه. (فرهنگ معین)

دآب: شأن و شوکت، خودنمایی. (برهان)، خیر و خصلت. (غیث اللغات)

دربندان: محاصره، حصار. (لغت نامه)

دلال: ناز و غمزه. (لغت نامه)

دهره: شمشیری کوچک و دودهنه و سر آن مانند سر سنان باریک و تیز. (فرهنگ تیسلی)

دیان: از اسم های خدای تعالی، قهار. (لغت نامه)

درع: زره، جامه ای که از حلقه های آهنی سازند. (فرهنگ معین) جامه ای است که از

زره آهنین بافته شود. (لغت نامه)

دوقوز = تقوز: پیشکش و هدیه. (لغت نامه) رسم بر این بوده است که به امرا و ملوک

تحایف و هدایا را به التزام تعداد «نه» می داده اند که در نظر مغول عددی سعد

بوده است. (مقالات محمد شفیع)

ذاهل: غافل، بی پروا، فراموش کرده. (لغت نامه)

ذروه: بالای هر چیز، قلعه. (لغت نامه)

ذوالمنن: صاحب منتها، صاحب احسانها. (غیث اللغات)

راویه: توشه دادن و مشک که در آن آب باشد. (لغت‌نامه)

رژانت: بردبار، استحکام، وقار، متانت. (لغت‌نامه)

رصاص: قلعی که به هندی رازگ گویند. (غیاث‌اللغات)

رصین: محکم و برجای. (منتهی‌الارب)

رضاع: شیرخوار. (آندراج)

رمح: نیزه، نیزه زدن. (لغت‌نامه)

زخارف: جمع زخرف، کمال خوبی چیزی. سخن به آرایش دروغ. (منتهی‌الارب)

زخار: بسیار پر و مالا مال شونده از آب. (لغت‌نامه)

زیغ: میل کردن از حق به سوی دیگر. (غیاث‌اللغات)

زینه: پلکان، پله. (آندراج)

ساروق = ساروغ: پارچه‌ای غالباً چهارگوش که بر روی بستر کشند. (فرهنگ معین)

ساوری: تحفه، پیشکش. (آندراج)

سجن: بازداشتن کسی را، بند کردن، متهم نمودن. (آندراج)

سداد: راست شدن. (لغت‌نامه)

سدره: بالای آسمان هفتم و آن را سدرة‌المنتهی گویند و حد رسیدن جبرئیل

علیه‌السّلام همانجا است. (آندراج)

سرادقات: سراپرده‌ها. (لغت‌نامه)

سرکار: اداره، دستگاه اداری. (فرهنگ معین)

سفره‌چی: خوان‌دار، پیش‌خدمت مقرب که طعام قسمت کند بر سر سفره. (لغت‌نامه)

سقراط: سقراط: جامه پیشین. (برهان)

سلاسل: زنجیرهای آهن و غیره و این جمع سلسله است. (غیاث‌اللغات)

سلیل: فرزند، بچه. (آندراج)

سمات: روش، صورتها و جانبها. (آندراج)

سمو: بلندی، بلند شدن. (فرهنگ معین)

سورت: تندی، سطوت. (فرهنگ معین)

سوق: بازار. (آندراج)

سورن: الله اکبر یا مثل آن گفتن، لشکریان به آواز بلند در هنگام ناختن بر خصم، های و هویی که اتراک وقت محاربه کنند. (آندراج)

سیورغال: (ترکی) تیول و زمینی که پادشاه جهت معیشت به ارباب استحقاق بخشید. (فرهنگ نفیسی). سیورغال معافیتی بود دائم و موروث و با آن ناحیه مشمول معافی در قلمرو حکومت نوعی خودمختاری حاصل می‌کرد. (سازمان اداری و حکومت صفوی، ص ۴۲)

سویت: برابری، یکسانی، همواره. (عیان‌اللفات)

شکال: پای‌بند ستور. (فرهنگ نفیسی).
شمسه: آنچه که از فلز به شکل خورشید سازند و بالای قبه و مانند آن نصب کنند. (فرهنگ معین)

شمل: گروه، جماعت. (آندراج)

شیخوخت: پیرگردیدن. (لغت‌نامه)

شیمه: خوی و عادت. (فرهنگ نفیسی)

صایل: حمله‌برنده، گستاخ، سرکش. (فرهنگ معین)

صعالیک: جمع صعلوک: فقیر، درویشی. (عیان‌اللفات)

صفح: درگذشتن از خطا. (عیان‌اللفات)

صنادیق: جمع صندوق. (فرهنگ معین)

صونک = سنک: یغما کردن، تاراج کردن، ضبط و مصادره اموال دیگری. (القاب و

مواجب، ص ۱۲۲)

صیام: جمع صوم، روزه، باز ایستادن از خوردن و نوشیدن. (آندراج)

ضراعت: خواری و زاری و فروتنی نمودن. (آندراج)

طوی: ضیافت و مهمانی. (لغت‌نامه)

طویّت: اندیشه، نیت، ضمیر. (لغت‌نامه)

عاطر: دوست دارندهٔ عطر. (فهرنگ معین)

عامره: آبادکننده، معموره، آباد. (آندراج)

عدیل: مانند و هم‌سنگ، (آندراج)

عسی و لعل: شک و یقین. (شیب اللغات)

عصابه: نوعی از جامه که بدان سر بندند. (نبیات اللغات)

علاتی: فرزندان مرد از مادران جداگانه. (فهرنگ نفیسی)

عمیم‌النوال: بخشش همگانی. (آندراج)

عنا: رنج، زحمت. (فهرنگ نفیسی)

عواصف: جمع عاصف: باد سخت. (آندراج)

غاشیه: زین پوش، پوشش زین. (لغت‌نامه)

غبر: زمین. (لغت‌نامه)

غرام: شیفتگی. (آندراج)

غلات: جمع غالی، از حد درگذشتگان، کسانی که در عقاید مذهبی غلو کرده و از

حد درگذشته باشند. (لغت‌نامه)

غنج: ناز و کرشمه. (لغت‌نامه)

غوایت: گمراهی و بیراهی. (لغت‌نامه)

فانز: غالب، چیره، رستگار. (لغت‌نامه)

فتاک: جمع فانک، دلیر. (آندراج)

فصیل: دیوار کوچک درون حصار یا درون باره بلند. (لغت نامه)

قاپوچی: حاجب، دربان. (آندراج)

قاذور: پلیدی. (عیان اللغات)

قب: پیراهن فرد مخمل. (لغت نامه)

قباب: جمع قبه، بارگاه. (لغت نامه)

قرنفل: میخک. (لغت نامه)

قلق: بی آرام شدن. (لغت نامه)

قلقچی: نوکر، خدمتگزار، گیرنده جریمه مالیاتی. (آندراج)

قوای نامه: نیروهای نمودهنده، بالنده.

قوم: راست و درست و استوار. (لغت نامه)

کافل: ضامن. (عیان اللغات)

کدخدا: در علم احکام نجوم دلالت بر کمیت عمر کند و مجموع کدخدا و هیلاج بر

سنین عمر مولود و طول و قصر و سعادت و نحوست آن استدلال کنند. (لغت نامه)

کره بعد اخیری: دفعه ای پس از دفعه دیگر، یک بار پس از بار دیگر، پایایی.

(فرهنگ معین)

کره نای: شیپور، بوق. (فرهنگ معین)

کارکیا: حاکم بزرگ. (لغت نامه)

کریاس: دربار پادشاهان و امرا و اعیان را گویند. (برهان قاطع)

کنوز: جمع کنز، گنج ها. (فرهنگ معین)

کماهی: در محاوره فارسی به سکون یاه [کآ] به معنی چنانچه آن مقدمه است

(عیان اللغات - آندراج). کلمه ای مأخوذ از تازی یعنی همچنان که هست و راست

است. (فرهنگ نفیسی)

کمایجیب و یتبغی: کماینبغی: به معنی چنانکه سزاوار است. (عیان اللغات)

گُمیت: اسب نیک سرخ فش و دم سپاه، مذکر و مؤنث در وی یکسان است. (لغت نامه)
 کوتوال: نگه دارنده قلعه شهر باشد و او را سرهنگ هم می گویند. (لغت نامه)
 کھفالورا: پناهگاه مخلوقات.

گرک یراق: گرک + یراق؛ نیاز، ضرورت، شایسته. یراق: ملزوم، اسباب، سلاح.
 قره یراق، حامل و رساننده ملزومات و اسلحه. مفهوم درست و لغوی گرک یراق
 به تعبیر حسن روملو در احسن التواریخ به امور و لوازم و مناسب اطلاق می شده
 تدریجاً این لفظ به شخصی که اقدام به آماده کردن این لوازم می نمود منتقل شده
 و به صورت تصحیف شده قره یراق درآمده است و به معنی ملازم یا مأمور
 تدارک لوازم به کار می رود. (القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، ص ۱۲۵)
 گورگه: (مغولی) کوس و طبل. و آن را گورگا نیز گویند. (آندراج)

لاغیه: سخن پوچ و بیهوده. (لغت نامه)
 لبث: مکث، پاییدن، انتظار. (لغت نامه)
 لعل بوگرگ: قسمی از لعل که به صورت گرده باشد چه بوگرگ به لغت ترکی به معنی
 گرده است. (آندراج)

مآرب: جمع مآرب، جاهای حاجت خواستن. (غیث اللغات)
 مال و جهات: عایدی املاک از نقد و محصولات و اجناس. (فهرست فارسی)
 متاعب: جمع تعب، رنجها و ماندگیها. (غیث اللغات)
 ماسوی: بیرون از، خارج از، بغیر و جز آن. (ناظم الاطباء)
 متفرد: بی همتا، یگانه. (لغت نامه)
 متعدبه: فراوان، بسیار. (لغت نامه)
 مشوا: جای آرام. (غیث اللغات)
 محصلان: جمع محصل، مأمور جمع مالیات، قلمچی هم می گفتند. (لغت نامه)

مجبول: آفریده شده. سرشته. (لغت‌نامه)

محفه: هودج مانندی که بر دوش حمل کنند. (فرهنگ فارسی)

مخدره: زن پرده‌نشین. (منتهی‌الارب)

مراعی: جمع مرعی، سبزه‌زارها که ستوران را در آن چرانند. (غیاث‌اللغات)

مرتقی: بلندکننده، بالا رونده. (غیاث‌اللغات)

مزگی: زکات داده شده، پاک شده. (آندراج)

مساھله: آسانی کردن با کسی. (آندراج)

مشممر: آماده‌کار. (آندراج)

مسجونان: جمع مسجون، بازداشته شده و بند کرده شده. (آندراج)

مسعوف: روا کردن حاجت کسی را. (لغت‌نامه)

مصاهرت: داماد کردن. (غیاث‌اللغات)

مصیر: بازگردیدن کار، بازگشتن. (لغت‌نامه)

مطاوی: پیچیدگیها. (آندراج)

مطوی: درهم پیچیده شد. (آندراج). پیچیده شده و نوردیده شده و درنوشته شده.

(فرهنگ نقیسی)

مطیر: بارنده. (فرهنگ فارسی)

معارک: جمع معرکه، جاهای جنگ. (آندراج)

مفاوز: جمع مفاز، بیابانها. (لغت‌نامه)

مقاطر: چکاننده آب و مثل آن. (آندراج)

مقضى الاوطار: کامیاب، روا شدن حاجت، به آرزوی خود رسیدن. (لغت‌نامه)

مقضى المرام: کامیاب، کامروا. (فرهنگ معین)

مقضى الوطر: آنکه حاجتش روا شده. (فرهنگ معین)

مفرح: داروی مقوی دل، به اصطلاح اطباء نوعی از مرکبات که اعضای رئیس را

قدرت دهد. شیرین و خوشمزه و خوشبو دارد. (لغت‌نامه)

مکابره: منازعه، ستیز. (ناظم‌الاطباء)

مکمن: جای پنهان شدن، کمینگاه. (الندراج)
 ملاهی: جمع ملهی و ملهات، آلات و ادوات لهو و لعب. (ناظم الاطباء)
 مناص: پناه، جای گریز، گریختن. (آندراج)
 مناصفه: دو نیم کردن چیزی. (غیاث اللغات)
 مناط: به چیزی در آویختن، در آویختگی، پیچیدگی. (آندراج)
 منخرط: به رشته کشیدن، در یک ردیف قرار دادن. (لغت نامه)
 منطفی: چراغ فروشنیننده یا آتش و گرمی فروشنیننده. (غیاث اللغات)
 منطمس: فرو نشیننده و نیست و محوشونده. (غیاث اللغات)
 منقلا: (مغولی)، پیشرو لشکر و پیش قراول. (ناظم الاطباء)
 منهاج: راه گشاده. (آندراج)
 مواسات: آسایش و راحت و نیک خواهی. (لغت نامه)
 مواشی: جمع ماشیه، چهارپایان بارکش. (آندراج)
 موسع: فراخ گردیده، گشاد. (لغت نامه)
 مهما ممکن: حتی المقدور، هر وقت که ممکن شده.

نباهت: بزرگواری. (غیاث اللغات)

نجداد: حمایل تیغ، بند شمشیر که بر دوش و سینه حمایل اندازند. (غیاث اللغات)

نزل: آنچه پیش مهمان فرود آینده نهند، از طعام و جز آن. (لغت نامه)

نعل بها: مالی که پادشاه هنگام عبور از جایی به بهای نعل اسب خود از صاحب

آنجا، یا از اهالی محل می گرفته. تقدیمی به شاه یا سردار لشکر. (فرهنگ معین)

نکال: عقوبت، سزا. (غیاث اللغات)

واهیة لاغیه: سخنان پوچ و بی مفهوم.

وبال: دشواری. (آندراج)

ورع: پرهیزگار گردیدن، پرهیزگار شدن. (فرهنگ نفیسی)

وصمت: عیب. (عیب‌الصفات)

هفوات: جمع هفوة، لغزش‌ها. (لغت‌نامه)

هوان: خواری و بی‌عزتی. (عیب‌الصفات)

هیجا: کارزار، جنگ. (آندراج)

هیلاج: سالی است منجمان را که بدان دلیل عمر را شناسند و مجازاً زایچهٔ مولود را

نیز گویند. (آندراج)

هیمه: هیزم سوختنی. (برهان)

یراق: اسلحهٔ سپاه مثل شمشیر و سپر و تیر و کمان و غیره. (عیب‌الصفات)

یُرَتاول = یورتاول: جمع‌ی که به تعجیل و ایلغار اسب رانند. (سنکلاخ)

یکران: اسب اصیل و خوب سرآمد را گویند. (برهان)

ینکیچری = ینی چری: سرباز جدید، چریک جدید. (فرهنگ نفیسی). در زمان اورخان

پسر عثمان دومین سلطان عثمانی به سپاهی که از نوجوانان مسیحی گروگان

گرفته، تشکیل شده بود، اطلاق می‌شد. (قاموس اعلام ترکی)

یورت = یورد: جا، مکان، مسکن. (آندراج)

فهرست آیات و احادیث

۴

آتیناهم ملکا عظیماً، ۵

الف

اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي، ۴۳

أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ، ۲۰۱

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ أَفْلَاكٍ مَرَدَّدَلَهُ، ۲۰۹، ۹۹، ۲۰

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئاً هَيَأُ سَبَابَهُ، ۵

إِذَا انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَى الْكَمَالِ غَادَ إِلَى الزَّوَالِ، ۷۶

إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ، ۵۱، ۹۸

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، ۶۶

أَرِيَابُ الدُّوَلِ مَلْهُمُونَ، ۱۰۱، ۱۷۴

إِرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، ۱۷۶، ۲۰۷، ۳۰۷

اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ، ۱۵۹

أَفْغَرِ اللَّهُ ابْتِغَى حَكماً وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلاً، ۴۲

أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، ۱۵۹

الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، ۴۲

الارواح جنود مجنّدة، نوزده

الأمور مزهونة بأوقاتها، ۵

البلاء للولاء كاللهب للذهب، ۱۸۹

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، ۲۲

الخير فيما صنع الله، ۱۲۲

الدنيا حرام على أهل الآخرة وهما حرامان على أهل الله، ۴۴

الذين يستحيون الحياة الدنيا على الآخرة ويصدون عن سبيل الله ويتبعونها عوجاً أولئك

في ضلال بعيد، ۴۴

الصلح خير، ۱۸۵

الغفوة زكاة العمر، ۱۲۴

الغفوة عند القدرة زكاة العمر، ۱۴

الغزاة بما لا يطاق من سنن المرسلين، ۶۱، ۱۹۵

الولد خير أبيه، ۳

الى ماتنا سلوا وتعاقبوا، هجده

اليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تستكبرون، ۹۹

أمرن محييب المضطر إذا دعاة، ۱۲۱

إنا جعلناك خليفة في الأرض، ۵، ۳۱۵

إن أكرمكم عند الله أتقاكم، ۲۰۱

إن الإنسان ليطغى، ۱۹۵

إنا لله وإنا إليه راجعون، ۲۸، ۸۰، ۱۷۵

إن الملوك إذا دخلوا قرية أفسدوها، ۳۱

إنا نحن نرث الأرض ومن عليها، ۴۱

إنا وجدنا آباءنا على أمة وإنا على آثارهم مهتدون، ۴۲

أن تغفوا أقرب للتقوى، ۱۹۶

انت متى بمنزلة هرون من موسى أنا متدينه العلم وعلى بابها، ۱۶۶

إِنْ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ، ۱۰۱

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ، ۴۴

إِنَّمَا الْحَقُّ وَالْمَيْسِرُ وَالْإِتِّصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، ۱۱۸

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً، ۱۶۶

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، ۱۳۳

إِنَّ هُوَ لَآهٌ ضَرِيقٌ فَلَا تَنْفَضُّوهُ، ۱۹۶

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي فَإِنَّهَا حَبْلَانِ لَا يَنْقَطِعَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ۴۲

أَوْ آدَنِي، ۴۱

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ، ۳۱۵

أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ، ۳۱۵

أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا، ۱۹۶

ب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِهِ أَحْمَدُ

الْمُحْتَارِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَاذْكَرَ فِي الْكِتَابِ اسْمِعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ

رَسُولًا نَبِيًّا وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا، ۴۰

ت

تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ، ۳۱۵

ج

جَنَابِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، ۱۵۱

جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ، شَانَزْدَه

ح

حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ، هِنْدَه

د

رَبِّ أَوْرَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْتَلَّ ضَالِحًا تُرْضِيَهُ وَ
أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ، ٤٤
رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا، ٣١٣

ع

عَرَفْتُ اللَّهَ [سُبْحَانَهُ] بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ، ١١٥
عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ، ١٨٢

ف

فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ، ٢٠٢
فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ، ١٣٣
فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا، ١٩٦، ٢١١، ٢٢٢
فَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ، ١٤٤
فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا، ٣١٧
فَالِكُفُورُ مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِثْلِي وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ، ٢٨، ١٥٧
فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، ١٣٣
فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ، ١٣٣
فَرَّثَ مِنْ قَسْوَرَةٍ، ١٠٣
فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ، ٩٩، ١٥٨
فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ، ١٨١
فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، ١٨٠
فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْقِصَامَ لَهَا، ٢

فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ، ۲۲

فَقَطِّعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، ۱۲، ۲۹۴

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ، ۱۲۹

فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ، ۴۳

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ، شانزده

ق

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ، ۱۷

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، ۴۲

ك

كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ، ۲۱، ۱۰۳

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ اتَّخَذُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا، ۴۱

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، ۹۲، ۱۷۶

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً يَأْذِنُ اللّٰهُ، ۱۲، ۴۹، ۱۰۲

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ، هفده

ل

لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ، شانزده

لا يحتاج الصباح الى المصباح، هجده

لا يتصلح سيفان في غمدي واحدي، ۲۳۱

لكل اناس دولة و دولتنا في آخر الزمان، ۴۱

لمبارزة على بن ابي طالب يوم الخندق افضل من اعمال امتي الى يوم القيمة و نادعلى، ۱۶۷

لويست الجبال، بيست

لولاك لما خلقت الافلاك، ۴۰

م

- مَالاً طَاقَةً لَنَا، ۸، ۱۴۴، ۲۱۱
 مَا يَنْتَجِعُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا تُحْسِبْهَا، ۱۶۱
 مِنَ اللَّهِ الْإِعَانَةَ وَالتَّوْفِيقَ وَانَّهُ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ بِالْحَقِيقِ، ۲۵۵
 مَنْ حَفَرَ بَرّاً لِأَخِيهِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ، ۲۶
 مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَقَلْبِي مَوْلَاهُ، ۱۶۶
 مَنْ نَجَّاهُ بِرَأْسِهِ فَقَدْ رَجَعَ، ۲۴۱
 مَنْ يَسْمَعُ وَيُخَلِّ، ۲۴۰

ن

- نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ، ۴۱
 نَارُ حَامِيَّةٍ، ۶۶

و

- وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي، ۱۹۸
 وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إسماعِيلَ، ۴۱
 وَاللَّهُ مَتِّعُ نُورِهِ، ۴۱
 وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ، ۸۰
 وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ، ۲۲
 وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ، بَيْت
 وَإِنْ طَانِقَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا، ۱۹۶
 وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ، ۱۶۶
 وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، ۱۷۶
 وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، ۴۶

وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، ۲، ۱۷۷
 وَ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، ۴۳
 وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً، ۱۶۶
 وَ ضَاعَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ، ۳۱۴
 وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ، شانزده
 وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً، ۲۷۷
 وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً، ۴۲
 وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، ۴۳
 وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، ۱۲۰، ۱۹۵
 وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا، شانزده
 وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْأَخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ، ۲۰۱
 وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ بَرِئُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ، ۴۱
 وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، ۱۲۳
 وَ لَوْ أَعْلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُوراً، ۱۱
 وَ مِمَّنَّا الْأَمْتَقُولُ شَهِيدٌ، ۴
 وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً، هفده
 وَ مَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ، ۴۵
 وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَغْفِرُ عَنِ السَّيِّئَاتِ، ۱۹۵
 وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً، ۱۶۶

۵

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ، ۲۰۷

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، شانزده

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً « وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ

مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، ۴۵

ی

يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ، ۱۲۱

يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ، ۱۹۵

يَخْتَصُ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ، ۵

يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، ۱۶۱

يَعْلَمُ السِّرَّ وَالْأَخْفَىٰ، ۳۱۵

يُوقُونَ بِاللَّذْرِ، ۱۶۶

يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، ۱۰۱

يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا، ۲۶

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، ۱۹۵

فهرست اشعار

۱۸۸	آن بود محمود طالع این بود مسعود فال	آن بود خورشید منظر این بود برجیس قدر
۱۶۴	از گردش سپهر نیابد سرو زیان	آن را که هست حفظ الهی نگاهبان
۱۰	چو مدّ الف بر سر آفتاب	اتاقه به فرق شه کامیاب
۱۶۳	چه چیز افزود از آن کوه و چه کم شد	از آنجا بر پرید و در عدم شد
۱۸۸	وز رکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال	از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب
۸۲	وزو یافت آیین احمد نوی	ازو گشت پشت شریعت قنوی
۹۱	فرودرفته تا پشت گاو زمین	اساسش چو بند سکندر متین
۲۱۲	بود رفت و آمد سرو دم به دم	اگر از وجود دست اگر از عدم
۲۷۹	محمد شاه تغلق شاه سلطان بن سلطان را	الهی تا جهان باشد نگه دار این جهان بان را
۱۳۰	کز باغ عارض تو جهان رنگ و بو گرفت	ای گل به تازگی بنشین بر سر بر حسن
۲۶۵	بهر جمعیت دلهاست پریشانی ما	این سفر کردن و این بی سرو سامانی ما
۱۶۵	کز نقد دو روزه بر نمی آید کار	این نقد دو روزه را دلا باز گذار
۶۹	برتر از شاه کسی نیست به تمکین و وقار	این یقین است که در عرصه ملک شطرنج
۱۲۲	خاک ضعیف از تو توانا شده	ای همه هستی ز تو پیدا شده

۱۸۹	هرچه عنا بیش عنایت تزون	بار عناکش به شب قیروگون
۳۱۶	مرغان قاف دانند آیین پادشاهی	باز ارچه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی
۳۱۶	گر سپهری نو سرنگون آیی	با ولی نعمت ار بیرون آیی
۱۶۱	شد یکی دست قدرت حیدر	بیا یندالله فوقی آیددیهم
۴۹	میجا شد از آسمان بهره‌مند	بیوسید آن آستان بلند
۷۶	بر آن آمدن شادمانی فزود	بیوسید و بس مهربانی نمود
۶۵	دلبران نبرد و نامداران	بجوشیدند از هر مرسواران
۲۰۱	محتاج متایش کمی نیست	بحری که بر آب او خسی نیست
۲۳۹	همین نام بد ماند و نام نیک	بد و نیک آخر نماند ولیک
۴۶	اگر مردی احسن الی من آسا	بدی را بدی سهل باشد جزا
۱۶۳	دمی بر فرق کوه قاف بنشست	برآمد پشه‌ای از لاف سرمست
۱۰۲	جهان شد پر از مردم جنگجوی	برآمد خروش سپاه از دو روی
۱۰۲	زمین و زمان اندر آمد ز جای	برآمد خروشیدن کره‌نای
۳۲	سراسیمه دیوانگان همچو دیو	برآمد ز دیوان رهزن غریو
۲۷۷	چران گشت هندو به کهار و جنگل	برآمد سپه سر به سر بر ارنگل
۱۶	چو بر آسمان آفتاب منیر	برآمد شه کامران بر سریر
۳۰۰	که افتاد در آسمان رستخیز	برآمد غریوی چنان تند و تیز
۳۰۶	روان شد به دعوی ملک پدر	برآورد چتر کیانی به سر
۸۴	فرازنده رایت سروری	برازنده طلعت مهتری
۲۱	بر، برندا شدند ز تخمی که کاشتند	برداشتند دل ز امیدی که داشتند
۲۲۹	سخن کرده با کتگر عرش‌ساز	بروجش به دعوی زبان کرده باز
۲۷۷	درونی جهان در جهان حصن دیگر	بروئی ز پهنا جهانی مدور
۱۲۲	بسا انده که در وی خرمیهاست	بسا رخنه که اصل محکمیهاست
۱۲۲	چو واپینی نه قفل است آن کلید است	بسا قفلا که بندش ناپدید است

- بسی سر ز افسر تهی ساخته
بسی و عمیق آن دو خندق چنان
بسی کشته گشتند [و] کشتند نیز
بکشند گوردان کشورستان
بلندی از آن یافت گو پت شد
بلی هست شاهی به انصاف و داد
بنایش بود طاق گردان سپهر
بود تا جهان را قرار و مدار
بود خصم اگر رستم روزگار
بود عادت چرخ بیادگار
به آهنگ بغداد شد ره‌نورد
به آهنگ کین شاه خورشید رای
به اقبال و دولت ز بعد پدر
به بالا بدند همچو آزاد سرو
به بالای منبر خطیب زمان
به برج فلک باره‌اش توأمان
به تأیید یزدان و نیروی بخت
به تدبیر پیر و به بخت جوان
به تدبیر خون ریختن تاختند
به تصویری که از حد بیش کرده
به تمنای گوشت مردن به
به تیغ سیاست ز پیر و جوان
به جنبش آن کف گوهر فشان او بحرست
به حکم جهانگیر کشورگشای
- بسی خان و مانها برافراخته
که کرده وطنگاه ماهی در آن
تلف شد قراوان جوان عزیز
به تیغ سیاست بسی ترکمان
در نیستی کوفت تا هست شد
که بی عدل و انصاف عالم میاد
فروزان ز دیوار وی ماه و مهر
شهان را تو باشی شه و شه‌ریار
تو هم نیستی کم ز اسفندیار
که سازد پسر را جدا از پدر
ببازرید این گتید لاجورد
بجنید و گردون درآمد ز جای
چو خورشید بشست بر تخت زر
به رخ چون بهار و به رفتن تدرو
ز نامش سرافراخت بر آسمان
سر رفعتش سروده بر آسمان
خداوند کشور شد و تاج و تخت
ز گیلان شه کامران شد روان
به هم تیغ و رایت برافراختند
خجالت را شفیع خویش کرده
که تقاضای زشت قصابان
بکشند چندانکه کشتن توان
که دهر را همه بر جزر و مد اوست مدار
بجنید در سای لشکر ز جای

۱۴۵	به پیکر سروش و به چهره قمر	به خوبی پری و به پاکسی گهر
۱۱	زمین را درآورده جان در بدن	به خون بس که جان رفته بیرون ز تن
۵۲	صفا آرای شد همچو البرزکوه	به خیل و حشم شاه خاقان شکوه
۳	نشد تیغش از خون بدخواه سیر	به دشمن کشی بود چست و دلیر
۱۶۱	پسندید قدر او در از خبیر	به دو انگشت از آن تواند کند
۳۰۳	به سر بر نهاد آن کیانی کلاه	به روز خجسته سر مهر و ماه
۳	که خم کرد همچون کمان تیغ پشت	به شمشیر چندان مخالف بکشت
۲۲	برون رفت از آن عرصه گاه ملال	به صد حيله سلطان برگشته حال
۲۸۲، ۱۷۵	که نشانند آن را نسیم فنا	به عالم که آفرودخت شمع بقا
۲۲۱	هزار بار اگر کردم استوار نبود	به عهد و توبه من بس که اعتبار نبود
۱۰۳، ۳۵	بچه عزم سفر شد بیرون از دیار	به فرخ‌ترین ساعتی شهریار
۱۲۵	فلکی مملک هستیش عارت کند	به فرمانده آن کو جسارت کند
۲۷۳	بسکی قلعه گنبد از یاری فتح	به فیروزی در این زنگارگون سطح
۲۷۳	سرفیروز شه شد سرور عهد	به فیروزی در این فیروزگون مهد
۳۱۱	دهد خسرو عادل نیک‌رای	به قومی که اقبال خواهد خدای
۲۱۰	برآمد صدا زین خم آبنوس	به گردون رساندند آواز کوس
۱۶۹	به نیزه دو در کرده سندان به زور	به مهمیز خاریده پهلوی پور
۱۷۸	سربه جنگ و جدل کشد ناچار	به نصیحت چو بر نیاید کار
۲۱۰	ز حیرت لب خندش مانده باز	به نظاره آن نشیب و فراز
۱۲۴	سد بهر امداد او ماه و مهر	به وقت ضرورت ز اوج سپهر
۱۲۴	ننشیندش از لشکر بسی عدد	بسیاید ز فضل الهی مدد
۷۸	وصل چون نیست میسربه همان ساخته‌اند	بیدلان هجر ترا مونس جان ساخته‌اند
۱۸۸	چو باشد خلف کام ازو حاصل است	پسر راحت جان و کام دل است
۲۴۴	که مرگ از هیمة جانت کشد دود	پشیمانی ندارد آن زمان سود